

در این شماره:

تراژدی نیاز، باور، سرگشتگی
کردستان: چشم در چشم سرکوب و سازش
جنبش کارگری: رفرمیسم و کم توفعی
دستمزد و قانون ارزش در سوسیالیسم (۲)
رقص با ریتم انقلاب

اتش • شماره ۲۵ • آذر ۱۳۹۲

email: atash1917@yahoo.com

در نزدیکی ۱۶ آذر

آرامش بی دوام
دانشگاه

روزهای نزدیک به سالگرد ۱۶ آذر یادآور مبارزات دانشجویی است. جنبش دانشجویی در این روز نقش پیشرویی در مبارزه علیه رژیم سلطنتی و اربابان امپریالیست آمریکایی‌اش به عهده گرفت. سفر ریچارد نیکسن معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا به ایران در شانزدهم آذر ماه ۱۳۳۲ که در چارچوب روابط نواستعماری و جهت تقویت استثمار و استبداد بر اکثریت مردم ستمدیده و زحمتکش انجام می‌شد با اعتراض گسترده دانشجویان دانشگاه تهران روبرو شد. و این از خصوصیات جنبش دانشجویی است که معمولاً در شرایط شکست و فروکش جنبش عمومی مردم نقش جرقه را بازی می‌کند و پرچم مبارزه سیاسی در جامعه را برافراشته نگه می‌دارد.

در مبارزه شانزدهم آذر ۱۳۳۲ که بعدها به عنوان نماد جنبش دانشجویی و روز دانشجو انتخاب شد سه دانشجوی مبارز از جان خود گذشتند. آنان نشان دادند که مبارزه علیه ستم‌های حاکم در جامعه طبقاتی، مبارزه‌ای که بازتاب رو در روی و تضاد منافع طبقات حاکم و کارگران و زحمتکشان است، مبارزه‌ای آشتی ناپذیر است. زمان‌هایی پیش می‌آید که پیشبرد این مبارزه در گرو فداکاری‌های عظیم و پیشگام شدن در روزهای عقب نشینی و کنار کشیدن‌ها حتی به بهای جان است. این درس ماندگاری است که قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی سه دانشجوی جان باخته بر جا گذاشتند.

امروز هم دانشجویان و روشنفکران مبارز و معترض با همین مسئله روبرو هستند. آنان به درستی احساس می‌کنند و یا به علت تحلیل سیاسی صحیحی که از اوضاع دارند می‌فهمند که بهبود روابط میان جمهوری اسلامی با آمریکا و غرب و رسیدن به توافق در مذاکرات هسته‌ای، مشکلات و رنج‌های طبقات ستمدیده و زحمتکش را حل نمی‌کند و نمی‌خواهند به راه‌های سازشکارانه و اصلاح‌طلبانه در برابر جمهوری اسلامی تن دهند. اما کماکان این پرسش در ذهن‌شان می‌چرخد و در محافل‌شان مطرح می‌شود که برای از بین بردن ستم‌های مختلف طبقاتی و جنسیتی و ملی چه راهی را باید انتخاب کرد؟ سال هاست که جریان اصلاح‌طلب حکومتی، ملی - مذهبی‌ها، بقایای توده - اکثریتی‌ها و بورژوا لیبرال‌های به اصطلاح جمهوریخواه سکولار به ترویج و تبلیغ راه مسالمت آمیز و نظرات و اهداف اصلاح‌طلبانه در دانشگاه‌ها مشغولند. به راه افتادن جریان سبز و پایه گرفتن سربعش در ماه‌های حول و حوش انتخابات سال ۸۸ این سموم را بیشتر در میان روشنفکران و دانشجویان پراکنده کرد. آنان با تاکید بر سکوت و آرامش و انتظار، خیزش توده‌ای را که باعث به وحشت افتادن رژیم جمهوری اسلامی شده بود سریعاً از نفس‌انداختند و با موعظه سیاست انتخاب از بین بد و بدتر، فرصت تفکر و عمل مستقل و تلاش برای شناختن آلترناتیو مردمی را از توده‌های معترض گرفتند. وقایع خونین سال ۸۸ از جمله درگیرهای شانزدهم آذر آن سال بار دیگر نشان داد که رابطه میان مردم با حاکمیت آشتی ناپذیر است و فقط از راه قهرآمیز

ادامه در صفحه بعد

سکوت،
همدسته
است

آن دوندگی‌های مرتجعین برای مذاکره به هم ربط دارند. ابتدا دست به کشتار ۱۶ زندانی سیاسی در بلوچستان زدند. بدون دادگاه، بدون حضور هیچ وکیل مدافعی. عملی جنایت کارانه مبتنی بر گروگان گیری و انتقام جویی. به فاصله کوتاهی پس از این کشتار، سه جوان کرد به اتهام «امنیتی» به دار آویخته شدند و چهار جوان عرب را به زیر تیغ جلاذ فرا خواندند. هم زمان ماشین اعدام از میان بینوایی‌هایی که جمهوری اسلامی نام «راذل و اوباش» بر آن‌ها گذاشته قربانی گرفت. در برابر این جنایات «جامعه بین‌الملل» تکان نخورد. درست مشابه دهه ۱۳۶۰ و زمان روی آوری جمهوری اسلامی به سوی غرب و گشایش‌هایی که امپریالیست‌ها در مناسبات با ایران مشاهده می‌کردند. آن زمان نیز دولت‌های امپریالیستی غرب در برابر موج کشتار زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی سکوت اختیار کردند چون پای منافع بزرگ‌تری در میان بود.

مهم ترین نقطه ضعف رژیم، مردم هستند. مردمی که سازنده و تولیدکننده همه ثروت‌ها هستند ولی خود محروم از همه چیز. به این مردم هنگامی که به آرای‌شان نیاز دارند وعده می‌دهند اما وقتی خرشان از پل گذشت سرکوب شتاب می‌گیرد. در انتخابات خرداد ماه گذشته بیشترین آراء از مناطقی مانند بلوچستان به حساب روحانی ریخته شد. وعده‌ها در خصوص رفع تبعیض ملی و «حل مسأله قومیت‌ها» (شوینیسست‌های حاکم از واژه بی معنای "قومیت" در برابر ملیت استفاده

ادامه در صفحه بعد

شیرکو معارفی زندانی سیاسی کرد دوشنبه ۱۳ آبان در زندان سقز اعدام شد. او در واپسین نامه‌اش نوشت: «عشق به آزادی و تعهد به انسانیت... صدها شب و روز دیگر را قلم خواهم زد و همچنان من یک جوان کرد زحمتکش، انقلابی و از دیار شب‌زنده‌داران خواهم بود... زیرا تنها حقیقت است که رهایی می‌بخشد. من نه از برای سقط حقیقت، عدل و انسانیت گام برداشتم، بلکه گام در رکاب هر فرسنگ راه که نهادم، به جولانگاه عدل فزونی و در پیشگاه انسانیت پیشمرگ‌تر شدم. آری من پیشمرگ جاودانگی، دوری جستن از بربریت و هم آغوش شدن با آزادی هستم و در مسلخ جباران و جور ورزان، که به خیالشان از جولان کردن در جنگل سروسازان جدایم می‌سازند، بی هیچ واژه و اضطرابی، با قامتی استوار و دلی سرشار از امید و استقامت حضور می‌یابم و به جمع ستارگان این آسمان غمگسار می‌پیوندم...»

آبان، ماهی پُرجنبش بود. هم زمان با چرخش موتور جت‌هایی که مقامات جمهوری اسلامی را از این کشور به آن کشور می‌برد تا مذاکره با غرب را به جریان بیندازند، هنگامی که خودروهای ضدگلوله‌شان به سمت مقر مذاکره در ژنو و وین حرکت می‌کرد و تیترو نخست روزنامه‌ها به چند و چون مذاکره و چانه‌زنی بر سر میزان غنی سازی اختصاص می‌یافت، روند دیگری در چارگوشه کشور جریان داشت. چرخ‌های ماشین اعدام و سرکوب جمهوری اسلامی با شتاب به حرکت افتاده و آدم‌کشی می‌کرد. شیرکوها اعدام شدند و این اعدام‌ها و

سکوت همدستی است...

می‌کنند) و بر طرف کردن محرومیت داده شد. دارو دستۀ حسن روحانی با مولوی‌های مرتجع بلوچستان در ارتباط با حل تبعیض و سرکوب مذهبی نشست و برخاست کردند. اما چیزی تغییر نکرد و نمی‌توانست کند. در نتیجه، زمینه برای جریان‌های واپس‌گرا و وابسته محلی (نظیر جیش العدل) در بلوچستان مساعدتر شد.

ساختار دولت در ایران طوری شکل گرفته که ستمگری ملی، تبعیض مذهبی، ناموزونی و عقب‌نگه داشتن بخش‌هایی از کشور به قیمت بخش‌هایی دیگر جزئی از «ذاتش» است. معنی واقعی وعده‌های روحانی برای ملت بلوچ قحطی نان است که امروز در این منطقه می‌بینیم به صورتی که مردم شهرهایی در بلوچستان باید برای خرید بیش از ۱۰ عدد نان اجازه از فرمانداری منطقه‌شان دریافت کنند. نتیجه وعده‌های انتخاباتی روحانی برای مردم بلوچستان امروز طناب داری است که بر گردن جوانان بلوچ آویخته می‌شود.

کردستان منطقه‌ای است رنج برده از ستم ملی و مذهبی و با تاریخی درخشان از مبارزه و مقاومت که رنگ و بویی از جنبش کمونیستی دارد؛ چشم اسفندیار جمهوری اسلامی از همان زمان روی کار آمدنش. مبارزات توده‌های ستمدیده در کردستان در دوره‌هایی الهام‌بخش مردم سراسر کشور برای خلاصی از شر مرتجعین در قدرت بوده است؛ و هنوز چنین قابلیت را دارد. قابلیتی که در پرتو یک دورنما، سیاست، برنامه عملی کمونیستی می‌تواند فعلیت پیدا کند. شیرکوها اعدام می‌شوند تا در این وضعیت بحرانی کسی در صحنه نباشد که آگاهی و ضرورت مبارزه را به میان مردم ببرد. اعدام می‌کنند تا این مردم را مرعوب کنند.

در خوزستان جوانان عرب را بی‌رحمانه سرکوب می‌کنند. در این منطقه در کنار دکل‌های سر برافراشته نفت، فقر و فلاکت مردم است که سر بر کشیده و روستاهای گرفتار تیره‌روزی در این سرزمین طلای سیاه تصویری متناقض می‌سازند. هر شکلی از شورش و نافرمانی می‌تواند به جریان یابی نفت که شاه‌رگ حیاتی جمهوری اسلامی است صدمه بزند. برای همین ماشین سرکوب و اعدام تند می‌چرخد. بخش بزرگی از مردمی که آماج سرکوب قرار گرفته‌اند ساکنان مناطق مرزی‌اند. بلوچ‌ها، کردها، عرب‌ها، برای

دولت مرکزی جمهوری اسلامی با اولویت فارس بودن و شیعه بودن‌اش همواره این مناطق «مناطق امنیتی» به حساب آمده‌اند. جمهوری اسلامی در بحران است. به دنبال مذاکره با غرب است تا بلکه بتواند چند صباحی بیشتر سر پا بماند. اما روند مذاکرات‌اش با غرب و نتایج آن نامشخص است. همیشه در چنین دوره‌های بحرانی که علامت سوال‌های بزرگی برای حاکمان ضدمردمی در بردارد و این نوکران اسلامی امپریالیسم مجبورند به موقعیت فرودست و ضعیف خود در پیشگاه اربابان‌شان اذعان کنند، چرخ‌های سرکوب داخلی را سریعتر و وحشیانه‌تر می‌چرخانند تا راه وقایع غیر قابل پیش‌بینی و غیر قابل کنترل را سد کنند. در چنین شرایطی آن مناطق و عرصه‌هایی که پتانسیل از هم پاشیدگی بیشتری دارند به نقطه تمرکز سرکوب تبدیل می‌شود. در مناطقی که از ستم ملی رنج می‌برند جمهوری اسلامی بیش از هر جا بیگانه محسوب می‌شود. به همین روال، جوانان تهیدست و بی‌آینده و عاصی در مراکز شهری، و دختران شورشگری که هر روز فرهنگ و ایدئولوژی اسارت بار و زن ستیز حکومت و ارزش‌ها و نمادهايش را به سخره می‌گیرند و به هر شکل ممکن زیر پا می‌گذارند نیز می‌توانند آماج سیاست تشدید سرکوب باشند.

در برابر این سرکوبگری‌ها و جنایات چه باید کرد؟ جامعه ما هنوز داغ کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ را بر دل دارد و البته خاطرۀ سکوت و بی‌اعتنایی عمومی نسبت به آن کشتار که عملاً در خدمت هیاهوی رژیم بر سر پایان جنگ و آغاز «زندگی عادی» و «رفاه و رونق» قرار گرفت را هم به یاد می‌آورد.

این بار اما نباید بگذاریم زیر پرده‌های توهم و فریب، سکوت و بی‌اعتنایی حاکم شود. باید بر دیوارها علیه اعدام فرزندان مردم و موج سرکوب شعار بنویسیم و فریاد اعتراض مان را به هر شکل بلند کنیم. در برابر تفرقه افکنی جمهوری اسلامی و بی‌اعتماد کردن ستمدیدگان نسبت به یکدیگر و دامن زدن به برتری طلبی مرتجعانه ایرانی/فارسی‌باستیم و توده‌ها را به اتحاد مبارزاتی علیه نظام ستم و استثمار و استبداد مذهبی فرا بخوانیم. مهم‌تر از هر کار، باید پرچم آلترناتیو انقلاب کمونیستی را که تنها آلترناتیو رهایی بخش و متحد‌کننده ستمدیدگان از هر رنگ و زبان است برافرازیم. ■

آرامش بی دوام دانشگاه...

می‌تواند جواب بگیرد. بسیاری از جوانان و دانشجویان رادیکال و معترض با گوشت و پوست خود حس کردند که از آنجا که انحصار استفاده از سلاح و نیروی قهر در دست رژیم است حرف از مسالمت نتیجه‌ای جز شکست و به هدر دادن انرژی و فداکاری‌های مردم در پی ندارد.

طی سال‌های اخیر جمهوری اسلامی با نقشه‌های مختلف از قبیل ستاره دار کردن دانشجویان معترض و اخراج‌شان از دانشگاه، شناسایی و دستگیری و سرکوب دانشجویان مبارز، و اخراج و بازنشسته کردن استادانی که مورد تاییدش نبودند، سعی در کنترل محیط دانشگاه‌ها و فرو نشانیدن جنبش دانشجویی کرد. همراه با این سرکوب‌ها، طرح‌های جداسازی جنسیتی در کلاس‌های درس، سرویس‌های حمل و نقل دانشگاه و نهارخوری‌ها را پیش برد. سپس اقدام به ایجاد دانشگاه‌های تک جنسیتی و محدود کردن رشته‌هایی کرد که دختران می‌توانند در آن شرکت کنند. گزینش دانشجویان بر اساس منطقه محل تولد (یا اقامت خانواده دانشجویان) و اجباری کردن چادر در برخی از دانشگاه‌ها از جمله اقدامات دیگری بود که در این دوره صورت گرفت. این‌ها تدابیر مشخصی بود که برای سرکوب و کنترل دانشجویان دختر به اجراء در آمد. چرا که رژیم حضور قدرتمند زنان به ویژه نسل جوان را در مبارزات چند ساله اخیر به چشم دیده بود و به ظرفیت رادیکال این نیرو به خوبی آگاه بود.

امروز با کنار رفتن امثال کامران دانشجو یا شریعتی از ریاست این یا آن دانشگاه و به میدان آمدن افراد مورد تایید مشترک حسن روحانی و مجلسیان و خامنه‌ای، طبقه حاکمه و مدافعان سازشکارشان در خارج از حکومت می‌خواهند به مردم و مشخصاً دانشجویان معترض و تشنه تغییر بقبولانند که اوضاع در حال بهبود است و باید صبر داشت و از تندروی پرهیز کرد. اما هیچ تغییری در وضعیت دانشگاه‌ها انجام نشده است چرا که هدف اساسی همه جناح‌های هیئت حاکمه حفظ نظام موجود است و جنبش رادیکال دانشجویی و گسترش آگاهی مبارزاتی و انقلابی در دانشگاه‌ها همواره برای هر رژیم ضدمردمی یک خطر بزرگ به حساب می‌آید. بنابراین کل حاکمیت در مهار و سرکوب دانشگاه منافع مشترک دارند. تاکید خامنه‌ای و هوادارانش بر معیار اصلی تعیین وزیر آموزش عالی که از نظر آنان یعنی توانایی حفظ امنیت در دانشگاه‌ها، نشانگر مناسبات رژیم اسلامی با دانشگاه است. در همین چارچوب طرح اسلامی کردن بیشتر دانشگاه‌ها و تغییر متون درسی در رشته‌های علوم اجتماعی بر طبق موازین اسلام در دستور کار رژیم قرار گرفته و علاوه بر این در دوران حسن روحانی هم باید اخراج استادان علم باور و نواندیش را انتظار کشید. این‌ها همه برخاسته از ضدیت این حاکمیت واپس‌گرا با علم و هراسش از شکل‌گیری محیطی است که در آن روزهایی برای رشد افکار لائیک و متکی بر علم وجود داشته باشد. زیرا جمهوری اسلامی با تکیه بر ایدئولوژی دینی و خرافه و جهل است که می‌تواند حکومت سرنیزه و سرکوب و استعمارش را حفظ کند.

عکس‌العمل نیروی جوانی که تازه وارد دانشگاه شده در برابر این همه کنترل و تدابیر سرکوبگرانه چه باید باشد؟ وظیفه دانشجویان آگاهی که به علم کمونیسم و برنامه انقلاب اجتماعی گرایش دارند تحت این شرایط چیست؟ آیا فرصت‌ها و روزه‌ها را برای بسط آگاهی و برانگیختن اعتراض و به کار بستن ابتکارات گوناگون برای متشکل کردن دانشجویان مبارز در سطوح مختلف خواهند یافت؟ آیا به شکل‌های مناسب و دور از چشم حراست و مزدوران رژیم خواسته‌های اساسی توده‌های محروم و زحمتکش و بخش‌های مختلف مردم ستمدیده را تبلیغ خواهند کرد؟ آیا آزادی بیان و تشکل و رهایی زندانیان سیاسی و عقیدتی را مثل گذشته به یکی از شعارهای جنبش دانشجویی تبدیل خواهند کرد؟ آیا راه پیوند روشنفکران انقلابی با توده‌های کارگر و زحمتکش را حول یک آلترناتیو کمونیستی و انتشار آگاهی سیاسی و انقلابی به دانشجویان نشان خواهند داد؟ تغییر فضای دانشگاه‌ها و بیداری دوباره یک جنبش دانشجویی رادیکال در گرو انجام این کارها علیرغم همه دشواری‌ها و موانع است. زمینه مساعد برای پشت سر گذاشتن موانع و انجام این مهم را وجود تضادهای مختلفی فراهم می‌کند که دائماً دختران و پسران دانشجو را رو در روی این نظام سرکوبگر و واپس‌گرا قرار می‌دهد. مشکلات کار، مسکن، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و هنری، مشکلات تامین هزینه تحصیل کمرشکن، زن ستیزی، ستم ملی و ... همگی می‌تواند زمینه ساز اعتراض در دانشگاه شود. این‌ها حلقه‌هایی است که می‌تواند آگاهی و تشکل و برنامه انقلابی کمونیست‌ها را به پیشروترین بخش دانشجویان متصل کند و از این طریق جنبش دانشجویی را در مسیری نوین متکامل و متشکل کند. ■

هیوا کمالی

تراژدی نیاز، باور، سرگشته



جماعت حلقه زده‌اند؛ منتظر. آن وسط شمر است با رخت قرمز و پیرمردی مفلوک که به نظر تریاکی می‌آید و احتمالا قرار است حرمله باشد. یعنی همان بدذاتی که در عصر عاشورا خیمه‌ی حسینی‌ها را به آتش کشید. طفلان مسلم با لباس سفید و شال سبز روی زمین دراز کشیده‌اند. دو سه علم سرخ و سیاه اینجا و آنجا سرافکنده برپاست. و مردی گردن کلفت که چهره‌اش بیشتر به پهلوانان معرکه گیر می‌ماند با بلندگوی دستی میدان دار است. پشت همه این‌ها، طبل‌ها و سنج را چیده‌اند و طبالی که نشسته و دارد چرت می‌زند. این صحنه‌ای از تعزیه‌امسال است. تعزیه که خیلی از اهل تئاتر آن را یکی از نمونه‌های نمایش خیابانی با تکنیک فاصله گذاری می‌دانند. جای برتولت برشت خالی که این فاصله گذاری را در میدان‌های رژیم اسلامی ببیند و حال کند. معرکه گیر فرمان حرکت می‌دهد. حرمله مفلوک می‌خواهد نعره بزند اما صدایش در نمی‌آید. چیزی زیر لب می‌گوید و شمشیر به دست دور سر طفلان مسلم جولان می‌دهد. معرکه گیر با دوستش که کت شلوار پوشیده و آن کنار ایستاده خود را کنار می‌کشند و سر در هم می‌کنند و به حرکات حرمله می‌خندند! هنوز دقیقه‌های گذشته، بازیگران همه به جای خود خشک می‌شوند: مجسمانه! صدای فلزی معرکه گیر همراه با سوت از بلندگو به گوش می‌رسد: «این روزها ارج و قرب داره به خدا. حالا از هر کی امام حسین اربابشه می‌خوام دست بکنه تو جیبشو یک دو هزار تومنی در بیاره و بندازه تو این بساط. بیست تومن که جمع شد کربلا رو ادامه میدیم!» از چهره تماشاگران معلوم است که کسی از این پول‌ها ندارد ولی تا دلتان بخواهد بغض دارند که بترکانند و اشک دارند که بریزند. اسم عباس و حسین و قاسم و علی اصغر را که می‌شنوند اشک‌شان سرازیر می‌شوند. بعضی‌ها در این حالت دستشان به جیب می‌رود و اسکناس مچاله کم ارزشی، صد تومانی یا حداکثر ۵۰۰ تومانی بیرون می‌آورند و به سبد معرکه گیر می‌اندازند. مراسم با آتش زدن خیمه توسط حرمله که صورتش را

پوشانده تمام می‌شود. تماشاچی‌ها حمله می‌برند تا تکه‌هایی از پارچه سوخته شده را به نیت تبرک دریافت کنند. حرمله صورتش را باز نمی‌کند. چون وحشت دارد فردا در خیابان توسط جماعت شناسایی شود و کتک خورد!

پشت قصه این تعزیه، وضعیت حاکم بر ایران اسلامی نهفته است: تراژدی چهل و استیصال و سرگستگی. نظامی با رنگ و لعاب ایدئولوژی مخدر مذهبی که می‌خواهد جیب‌تان را خالی کند. صحنه گردان‌هایی که به ریش بازیگران می‌خندند. رخت‌ها و علامت‌های قرون وسطایی که با آلات مدرن ترکیب شده‌اند. بلندگوی دستی نمادی از رسانه رسمی است که هم مغز عوام را می‌خورد، احساسات‌شان را به بازی می‌گیرد و به سبک شبکه‌های تلویزیونی پولی در کشورهای غربی سر بزنگاه به شما یاد آوری می‌کند که مهلت آبونمان‌تان تمام شده و برای تماشای ادامه سریال‌ها باید هزینه‌اش را بپردازید.

این تراژدی در کشوری به صحنه می‌رود که تا ۵۰۰ سال پیش اکثریت مردمش شیعه نبودند! اما حالا کمتر کسی پیدا می‌شود که این واقعیت تاریخی را بداند. از زمان حاکمیت سلسله صفویه - و به زور شمشیر صفویان - بود که شیعی گری گسترانده شد. از آن دوران به بعد تاریخ نگاران شیعی قصه‌های زیادی سر هم کرده‌اند تا ایرانیان را از همان صدر اسلام به اهل بیت محمد ربط دهند. به مردم قبولانده‌اند که شیعه بودن در خون ایرانیان است. این القای ایدئولوژی از زمان صفویان به بعد نقش مهمی در تحکیم قدرت دستگاه روحانیت شیعه و حاکمان جباری که زیر این علم سینه زده‌اند بازی کرده است. تاریخ مقاومت بخش‌هایی از مردم در گوشه و کنار سرزمین‌های تحت اشغال نظامی اعراب مسلمان و نیز بروز جنبش‌های فکری و سیاسی که به درجات مختلف اسلام را به مصاف می‌طلبیدند همیشه از جانب نظریه پردازان و دستگاه آخوندهای شیعه انکار شده است.

تعداد اندکی از مردم ایران از این واقعیت باخبرند که صفویان برای تحکیم حاکمیت سیاسی خود، یکپارچه کردن

ایران و مقابله با حمله نظامی امپراطوری عثمانی و ازبک‌های سنی مذهب، شیعه را به عنوان مذهب رسمی واحد بر کل کشور مسلط کردند. ارتش ائتلافی قبایل مختلف شیعه علوی در منطقه شرق ترکیه امروز که به خاطر رنگ سرخ عمامه‌های‌شان به قزلباش مشهور شدند نقش نیروی ضربه شاهان صفوی را برای تحمیل مذهب شیعه بر مردم بازی کردند. صفویان به نام دوازده امام سکه ضرب کردند و به مرمت و توسعه قبور امامان شیعه در شهرهای عراق و مشهد و به ساخت امام زاده‌ها در گوشه و کنار ایران پرداختند. ایران زیر قدرت سرکوبگر صفوی پُر شد از دکان‌هایی برای جمع آوری نذر و جلب درماندگان؛ پُر شد از قدمگاه‌هایی که منشاء آن ادعای دروغ این مقام مذهبی شیعه یا خواب نما شدن آن شاه شیعه مذهب بود.

از آنجا که در ایران تعداد آخوندهای شیعه کم بود صفویان از جبل‌العامل (لبنان امروز) آخوند وارد کردند. شاه طهماسب اول، محقق کرکی که یک آخوند عرب جبل‌العاملی بود را به ایران آورد و به او مقام اولین شیخ‌السلام کشور را داد. این مقام بعد از او به شیخ بهایی معروف رسید که او نیز برخاسته از جبل‌العامل بود. جالب اینست که رگ و ریشه صفویان به کردهای مهاجر به آذربایجان می‌رسد که در اصل سنی مذهب بودند. در این چرخش تاریخی، یکی از وظیفه آخوندهای شیعه یا همان شیخ‌السلام‌های وارداتی از جبل‌العامل این شد که برای شاهان صفوی تبارنامه «سیدی» درست کنند! در واقع احیای مذهب شیعه در ایران و تبدیل آن به دین رسمی حکومت سراسری اساسا بر مبنای اهداف سیاسی شاهان صفوی انجام گرفت. آموزش فقه‌های شیعه با ساختار دولتی نیز از همان زمان آغاز شد. سلطنت مشروعیتش را از دین اسلام گرفت. کار به جایی رسید که در دوران پاپائی سلطنت صفویان برای تصمیم‌گیری‌های حکومتی و حل مسائل روزمره مملکتی استخاره می‌کردند! همین ملا محمد باقر مجلسی معروف که سران جمهوری اسلامی مخلص هستند و به نامش قسم می‌خورند شیخ‌السلام اصفهان در دوران حکومت شاه سلطان حسین بود و در کنارش می‌نشست و برایش استخاره می‌کرد. روضه خوانی، مداحی و مرثیه خوانی و کل مراسم عاشورا را صفویان به آیین‌های جا افتاده در جامعه ایران تبدیل کردند. برپایی تکیه‌ها و حسینیه‌ها هم از آن دوران باب شد. کاری که آخوندها و صحنه گردانان این مراسم و آیین‌های همراهش کردند این بود که آمیخته‌ای از وقایع راست و قصه‌های دروغ را با سوز و گداز به گوش مردم خواندند و از آنان گریه گرفتند. قصه‌هایی مانند بر سر نی حرف زدن سر بریده حسین. قصه‌هایی مانند اینکه محمد از همان زمان کودکی حسین از ماجرای کربلا خبر داشت و به همین خاطر مرتباً گلویش را می‌بوسید. قصه‌هایی مانند قطع شدن دست و پا در

میدان جنگ اما ادامه دادن نبرد و کشتن دشمنان - انگار نه انگار که واقعیتی به نام اثرات خونریزی و قطع عصب وجود دارد. کاری که مراسم سوگواری کربلا انجام داد تبدیل جنگ قدرت امام حسین و اخلاف محمد با سران دیگر قبایل و خاندان‌های مسلمان به یک اسطوره متفاوتی و ساختن و پرداختن نماد شهادت و مظلومیت و تعصب به عنوان ستون تبلیغ و ترویج مذهب شیعه در بین عوام بود.

واقعیت تاریخی دیگری که برای مردم ناشناخته مانده «تهاجم فرهنگی» مسیحیت غربی برای کمک به جا افتادن اسطوره کربلا در جامعه ایران است! ماجرا اینست که در همان دوران صفویه، فردی که نقش وزیر امور روضه خوانی و تعزیه را به عهده داشت عازم اروپا شد تا از مراسم و آیین‌های مسیحیان یاد بگیرد و آموخته‌هایش را در اجرای مراسم عاشورا به کار بندد. به راه انداختن دسته‌های عزاداری، زنجیر زنی و قفل بندی و شبیه سازی، مصیبت خوانی و شام غربیان تقلیدی بود از مراسم روزهای مردگان و مانند این‌ها در بین مسیحیان اروپایی. اسلام از همان آغاز نقاشی و به ویژه ترسیم چهره شخصیت‌های مقدس از دید مومنان را ممنوع اعلام کرده بود و اصولاً آفرینش هنری (اعم از نقاشی یا مجسمه سازی از انسان‌ها) را همسان کردن خود با الله و نشانه شرک می‌دانست. اما می‌بینیم که کشیدن شمایل امامان و اسطوره‌های شیعه و مشخصاً صحنه‌های جنگ کربلا به تقلید از ترسیم شمایل قدیسان مسیحیت (دقیقا با همان هاله نور گرداگرد سرشان) در دوران صفویه در ایران رواج یافت. علم و کتل و علامت فلزی که دقیقا شکل صلیب دارد نیز سوغات فرهنگی وزیر روضه خوانی صفویان برای جامعه ایران بود.

تأثیری که همه این‌ها در فرهنگ و روپنای مذهبی مسلط بر جامعه گذاشت محکم کردن باورهای خرافی مردم و اتکای آنان به اسطوره‌های دروغین برای حل مشکلات ریز و درشت‌شان در زندگی بود. در دوره‌های خیزش و تلاطم اجتماعی و سیاسی که از اواخر دوران قاجار فرا رسید این نمادها و باورهای مذهبی به کمک دستگاه روحانیت شیعه آمد تا برای خود پایه‌ها و اهرم‌هایی فراهم کنند و موقعیت سیاسی بهتری به دست آورند. این مساله به ویژه از واقعه پانزده خرداد ۱۳۴۲ و سر بلند کردن خمینی و پیروانش به عنوان یک قطب سیاسی - مذهبی اوج گرفت و در جریان انقلاب ۵۷ و تحولات پس از آن به جزء لاینفکی از مبداران ایدئولوژیک فکری حکومت اسلامی تبدیل شد. زمانی که خمینی تأکید کرد «این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته» خوب می‌دانست که چه اهرمی را در اختیار گرفته است. ■ سعید سبکتکین

کردستان: چشم در چشم سرکوب و سازش

دو هفته از قتل یکی دیگر از فرزندان مبارز خلق کرد به دست جلادان جمهوری اسلامی می‌گذرد. شیرکو معارفی زندانی سیاسی که پنج سال بود به اتهام همکاری با کومله در زندان به سر می‌برد را در ساعات اولیه بامداد بدون اطلاع دادن به خانواده یا وکیلش به دار آویختند. این جنایت در ادامهٔ اعدام حبیب گلپری پور و رضا اسماعیلی در کردستان و ۱۶ زندانی در بلوچستان صورت گرفت. این اعدام‌ها در شرایطی رخ می‌دهد که بحرانی عمیق جامعه را فرا گرفته و کابینهٔ روحانی مانند کابینهٔ احمدی نژاد هیچ‌یک از وعده‌های عوام‌فریبانهٔ انتخاباتی‌اش را در مورد عدالت اجتماعی، بهبود وضعیت اقتصادی و کاستن از فشارها بر ملت تحت ستم نتوانسته اجرا کند. جمهوری اسلامی همچنان سیاست‌های ضد مردمی خود را در منطقه پیش می‌برد و برای جلوگیری از خیزش مردم و ارباب توده‌ها دست به چنین جنایاتی می‌زند. اعدام شیرکو معارفی که در بجنوبهٔ مذاکرات هسته‌ای ایران با آمریکا و کشورهای ۵+۱ صورت گرفت شاید اعلام این نکته به امپریالیست‌ها هم بود که جمهوری اسلامی برای حفظ منافع سرمایه و برقراری نظم و ثبات ارتجاعی توانایی ایجاد رعب و وحشت و دست زدن به هر جنایتی را دارد.

بدنبال این اعدام‌ها و بالا گرفتن خطر اعدام تعداد دیگری از زندانیان سیاسی مانند زانبار و لقمان مرادی و حبیب لطیفی پور و موجی از اعتراض و مبارزه کردستان را فرا گرفته است. در میوان صدها نفر در خیابان‌های شهر با در دست داشتن پلاکاردهایی در محکومیت اعدام‌ها ظاهر شدند. مردم سنج در کوچه و بازار ناراضی خود را ابراز می‌کنند. اکثر احزاب سیاسی کردستان و جریان‌های سراسری خود را برای یک اعتراض جمعی بزرگ آماده می‌کنند. برخی اعلام برگزاری یک هفتهٔ اعتراضی کرده‌اند. یک اقدام جمعی و یکپارچه در شهرهای کردستان مانند اعتصاب عمومی که در محکومیت اعدام فرزند کانگنر صورت گرفت می‌تواند بار دیگر

اراده مردم کردستان در مبارزه برای آزادی، برابری و رهایی ملی را به نمایش گذارد. تاریخ مبارزاتی سه دهه اخیر مردم کردستان علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در عین آن که تداوم و پیگیری خواسته‌های بر حق توده‌های ستمدیده را بازتاب داده، اما به علت طبقاتی بودن این جنبش صحنهٔ بروز گرایشات رفرمیستی و سازشکارانه نیز بوده است. در دهه شصت، در اوج درگیری‌های جنبش مسلحانهٔ کردستان علیه جمهوری اسلامی، حزب دمکرات کردستان مرتب صحبت از مذاکره می‌کرد. این حزب که بر پایهٔ دیدگاهی ناسیونالیستی آمل و آرزوی بورژوازی و ملاکین کرد را منعکس می‌کرد در پی کسب امتیازاتی از رژیم بود و قصد سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی را نداشت. جنگ این حزب اهرمی برای پیشبرد مذاکره با رژیم اسلامی با هدف اصلاحات محدود بود. تراژدی آنجا بروز کرد که این حزب مدعی مبارزه برای رهایی ملی به سیاست سرکوب و دامن زدن به جنگ علیه احزاب انقلابی حاضر در منطقه و مشخصاً کومله دست زد و باعث کشته شدن صدها نفر از پیشمرگان انقلابی شد. این تراژدی بعدها با تراژدی ترور دکتر قاسملو و یارانش بر سر میز مذاکره با نمایندگان رژیم در اتریش به دست جوخهٔ ترور جمهوری اسلامی تکمیل شد.

حالا بعد از گذشت بیش از دو دهه از آن تاریخ برخی احزاب به ظاهر رادیکال با الفاظی دیگر همان خط را ادامه می‌دهند. اخیراً مطلع شدیم که چند حزب کردستانی از لزوم مذاکره با دولت روحانی صحبت کرده‌اند. در راس آن‌ها پژاک قرار دارد. این جریان در پیروی از پیام عبدالله اوجلان که گفته بود پژاک صرفاً به آتش بس با جمهوری اسلامی اکتفا نکنند و با این رژیم مذاکره کند، نامه‌ای به تاریخ ۲۱ اکتبر به حسن روحانی نوشت و با زبانی آشتی جویانه از وعده‌های انتخاباتی او استقبال کرد. مصطفی هجری و خالد عزیزی که رهبران دو شاخه مجزای حزب دمکرات هستند نیز اعلام کرده‌اند که حاضرند با جمهوری اسلامی به

گفت‌وگو بنشینند.

این تصویر تلخ‌تر و آزار دهنده‌تر می‌شود وقتی که می‌بینیم درست در شرایط تشدید سرکوب و ارباب مبارزان جنبش‌های گوناگون در سطح سراسری و بر پا شدن چوبه‌های دار در کردستان و بلوچستان، و در حالی که تناسب قوای نظامی میان نیروهای مسلح کرد و رژیم حتی در حد دهه شصت هم نیست این جریان‌ها حرف از مذاکره و آشتی می‌زنند و از حسن روحانی مرتجع انتظار اصلاحات دارند. همین‌ها بودند که هنگام به راه افتادن جنبش سبز نیز سازشکاری و تزلزل خود را به نمایش گذاشتند و از لزوم پشتیبانی از موسوی و کروی گفتند و از قابلیت اصلاح حکومت.

البته سر نخ این فضای مذاکره و سازش در دست حکومت اقلیم کردستان عراق و نیز پ ک ک (حزب کارگران کردستان) ترکیه است. همین چند روز پیش بود که مسعود بارزانی و اردوغان در کارزار تبلیغاتی سازش در دیار بکر (کردستان ترکیه) شرکت کردند و برای گرم کردن این مجلس، شوان پرور و ابراهیم تاتلسیس را هم به صحنه آوردند. بارزانی برای نشان دادن اتحاد استراتژیک خود با حکومت مرتجع ترکیه و جدی بودن طرح سازش منطقه‌ای به طور علنی از «نامطلوب بودن برقراری حکومت مستقل کرد در منطقهٔ شمال سوریه» گفت. در اقدامی دیگر، ترکیه شاهد یک کنفرانس «غیر حکومتی» نیز در مورد مسألهٔ کردستان بود که در آن نمایندگان از پژاک و جمهوری اسلامی هم شرکت داشتند. این‌ها اقداماتی است که بدون شک تأثیرات خود را بر تحولات کردستان خواهد گذاشت و نباید به سادگی از کنارش عبور کرد.

همانگونه که در بالاتر گفتیم این گرایشات سازشکارانه و اصلاح‌طلبانه در بخش‌های مختلف کردستان ایران و ترکیه و سوریه و عراق برخاسته از گرایش و منافع طبقاتی این احزاب است. آن‌ها هدف مبارزه خود را گرفتن امتیازاتی ناچیز برای بورژوازی کرد قرار داده‌اند. برخی از این احزاب مانند پ. ک. ک. سابقاً از سوسیالیسم

صحبت می‌کردند، اما بعد از فروپاشی شوروی امپریالیستی که آن‌ها اسمش را «سوسیالیسم واقعا موجود» گذاشته بودند و با اوجگیری کارزار ضد کمونیستی بورژوازی جهانی، ادعاهای سوسیالیستی خود را کنار گذاشتند و حالا از ملت و ناسیونالیسم و انسان و اصلاحات و دمکراتیزه کردن حکومت‌ها صحبت می‌کنند. طنز قضیه اینست که حزبی مثل پژاک که از سیاست پ ک ک پیروی می‌کند در آغاز اشغال عراق و افغانستان توسط آمریکا و متحدانش از ضرورت همسویی و همگرایی با این نیروهای امپریالیستی در تغییر رژیم‌های منطقه از جمله جمهوری اسلامی می‌گفتند اما حالا از مطلوبیت آشتی و مذاکره با همین رژیم‌ها دم می‌زنند.

اما واقعیت حاکم بر کردستان با خواب و خیال‌ها و یا تدابیر سازشکارانهٔ این نیروها تغییر نمی‌کند. در کردستان اشغال شده بیش از صد هزار نیروی مسلح جمهوری اسلامی در پادگان‌ها و مراکز نظامی شهری و روستایی مستقرند. هر گونه اعتراض و مبارزه سیاسی و حتی جنبش‌های مطالباتی کارگران و زحمتکش‌ها به شدت سرکوب می‌شود. فعالین جنبش زنان و دانشجویان و کارگران را مورد پیگرد و آزار قرار می‌دهند. سرکوب مذهبی نیز یک جنبهٔ دائمی از اقدامات جمهوری اسلامی در کردستان است. رژیم چیزی جز استثمار فقر و محرومیت و عقب ماندگی اقتصادی در کردستان به بار نیاورده است. تغییر اوضاع در کردستان - تغییری که منافع مردم ستمدیدهٔ کردستان را تامین کند - با وجود این حکومت ضد مردمی، از راه چک و چانه زدن و به «راه راست هدایت کردن» این طبقهٔ حاکمهٔ استثمارگر، و یا با شرکت کردن در بازی‌های منطقه‌ای دولت‌های امپریالیستی و مرتجع به دست نمی‌آید. این تبعیض‌ها و ستمگری‌ها ناشی از ذات و کارکرد نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است که بدون یک انقلاب اجتماعی قهرآمیز از میان نمی‌رود. ■ **کاوه اردلان**





رفرمیسیم و کم توقعی گرهی از کار باز نمی کند

برای احقاق حقوق شان شوند؟ اولاً باید بتوان الگویی از یک مبارزه متحد و نسبتاً ادامه دار ارائه داد که قابلیت پذیرش و فراگیر شدن از سوی بخش‌هایی از طبقه کارگر را داشته باشد. خوشحیالی است اگر تصور کنیم این الگو می‌تواند فعالیت‌هایی باشد نظیر درگیر شدن در تعاونی‌هایی که حکومت طرحش را می‌دهد یا مجازش می‌شمارد تا گریبان کارفرما و مدیریت را از بخشی کارها رها کند و به گردن گروهی محدود از کارگران (معمولاً کارگران قدیمی و رسمی) بیندازد. چنین تدابیری حتی اگر ضرر ندهد و تداوم پیدا کند هم فقط به معنی گرفتن خرده امتیازی اقتصادی از سوی تعداد معدودی از کارگران خواهد بود. نه قابل تعمیم دادن به واحدهای بیشمار تولیدی بزرگ و متوسط و کوچک است و نه دریچه‌اش به روی چندین میلیون کارگر تازه وارد پیمانی و پروژه‌ای و غیررسمی باز خواهد شد. توهم است اگر فکر کنیم با چسبیدن به خاطرات گذشته خود از تشکیل «سندیکای کارگران شرکت واحد» یا «سندیکای کارگران هفت تبه» می‌توانیم برای کارگران معترض الگویی قابل پیاده کردن بسازیم آن هم در شرایطی که آن سندیکاها تحت فشار و سرکوب پلیسی عملاً رشته‌های پیوندشان با توده‌های کارگر را از دست داده‌اند و ظرف مبارزات عملی آنان نیستند. بنابراین نمی‌توانند الگوی قابل اتکاء و الهام بخشی از پیگیری و موفقیت تشکیلاتی/مبارزاتی را به کارگران گوشه و کنار کشور ارائه دهند.

اما الگوهای مبارزاتی در زمینه تشکل‌های توده‌ای زاده ذهن نظریه پردازان نیست بلکه ریشه در تجارب دور و نزدیک (هم زمانی و هم مکانی) جنبش کارگری دارد. برای مثال، بررسی مبارزات کارگری ایران در سال‌های اخیر **ادامه در صفحه بعد**

و فشارها و مخاطرات اقتصادی زمینه ذهنی مساعد برای متشکل شدن نیز در میان کارگران وجود ندارد. یک جنبه از واقعیت عینی در جامعه امروز این است که جنبش خودروی کارگران حتی از آنچه لنین در «چه باید کرد» به عنوان توانایی کارگران در دستیابی به سطحی از سازماندهی تریونیونی بدون کمک و دخالت روشنفکران انقلابی از آن یاد می‌کرد هم محروم است. این واقعیت بخشی از فعالان مرتبط با جنبش کارگری و چپ را به این نتیجه می‌رساند که باید برای مطرح کردن مطالبات روزمره کارگران و احقاق حقوقی که مرتباً زیر پا گذاشته می‌شود به «ابتدایی‌ترین» شکل‌های ممکن برای اعلام این مطالبات چنگ زد. و این می‌شود توجیه و استدلالی برای رفرمیستی‌ترین فعالیت‌ها که فاصله حقیقی کارگران با نهادها و مقامات حکومتی را به حداقل می‌رساند و مرز بین مبارزه و سازش را کم‌رنگ و مخدوش می‌کند. اگر پیش از این سیاست مشهور به «سه‌جانبه‌گرایی» که سندیکالیست‌های گوناگون پرچمدارش بودند، افرادی را تحت عنوان «نماینده طبقه کارگر» راهی دالان‌های بوروکراتیک می‌کرد تا با نمایندگان سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داران وارد چانه زنی شوند و دست آخر هم مشتی وعده و وعید بالایی‌ها و «دعای خیر» نهاد‌های به اصطلاح کارگری سرمایه‌داری جهانی را برای کارگران فقر زده به ارمغان بیاورند، حالا توقع این گروه از فعالان تا سطح تنظیم عریضه و تهیه طومار و انتظار در پشت دفتر روابط عمومی مجلس شورای اسلامی و وزارت کار پایین آمده است.

چطور می‌توان از این رفرمیسم و کم توقعی فاصله گرفت؟ چطور می‌توان دور باطلی را که گفتیم شکست؟ چطور کارگران پراکنده و محروم از تشکل می‌توانند درگیر مبارزه‌ای متحد و موثر

اعتراض و مقاومت پراکنده‌ای است که این روزها می‌بینیم. تجمع‌های چند روزه در برابر کارخانه یا دفتر شرکت، جمع شدن کارگران یا نمایندگان‌شان در برابر فرمانداری و وزارت کار و مجلس، اعتصاب‌هایی که گاه به عقب نشینی موقتی کارفرمایان و پیمانکاران می‌انجامد و گاه فقط وعده خشک و خالی نصب شکم‌های گرسنه می‌کند، فریادهای اعتراض در محیط کار و خیابان که گاه به درگیری با نیروهای انتظامی می‌انجامد و سرکوب می‌شود. به موازات همه این‌ها، حرکات خشمگینانه یا نومیدانه فردی را هم داریم که به صورت تخریب ابزار تولید و خرابکاری در خط تولید، زدن به سیم آخر و به گروگان گرفتن یک مدیر منفور بروز می‌کند یا گاه به گاه کارگری را به خودکشی و می‌دارد.

بارها از زبان این یا آن فعال جنبش کارگری شنیده ایم که این جنبش تحت فشار بحران و غم نان - و البته سرکوب سیستماتیک جنبش حق طلبانه توسط دولت سرمایه‌داری - به موضعی تدافعی رانده شده است. می‌گویند حالا دیگر دوره‌ای نیست که کارگران برای خواسته‌ای مثل افزایش دستمزد مبارزه کنند. تهاجم وحشیانه سرمایه و خطر بیکاری و اخراج، کارگران را به جایی رسانده که حالا به حفظ شغل به هر قیمت هم راضی‌اند و کفایت کارفرما هر از گاهی چند ماه دستمزد معوقه‌شان را پرداخت کند تا کلاه‌شان را به هوا بیندازند و آرام بگیرند. در پاسخ به این وضع، بخش بزرگی از فعالان جنبش کارگری صحبت از «راه حلی» می‌کنند که در واقع ادامه یک دور باطل است. می‌گویند که جنبش کارگری در موضعی تدافعی است چون تشکیلات متحد سراسری برای دفاع از مطالبات حق طلبانه اقتصادی - رفاهی - اجتماعی و سیاسی‌اش را ندارد. و از طرف دیگر، به علت سرکوب سیستماتیک حکومتی

در دو ساله اخیر نرخ شتابان تورم، گرانی دیوانه کننده، بیکار سازی‌ها و به تعویق افتادن چندین ماهه پرداخت دستمزدها کمر طبقه کارگر و خانواده‌های کارگری را شکسته است. نفت، پتروشیمی، خودروسازی‌ها و برخی معادن با وجود اختلال‌های بازار و تاثیر تحریم‌های امپریالیستی کماکان از پا نیفتاده‌اند. سودهای کلان و منافع استراتژیک گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری دولتی و خصوصی و شریکان خارجی‌شان حکم به حفظ سطح معینی از بهره‌وری در این رشته‌ها می‌دهد. اما پروژه‌های بزرگ صنعت گاز در میدان‌های جنوبی زمین گیر شده است. وضع بخش اعظم صنایع تبدیلی و قطعه‌سازها و سایر بخش‌هایی که به مواد اولیه و فن‌آوری وارداتی وابسته‌اند نیز وخیم است. بسیاری از کارگاه‌های بزرگ و متوسط تقریباً تعطیل شده‌اند؛ تولید بسیاری به نصف یا یک سوم ظرفیت اصلی‌شان کاهش یافته است. نتیجه مستقیم و فوری این وضعیت، اخراج و بیکار سازی و بازنشستگی اجباری ده‌ها هزار کارگر در گوشه و کنار کشور است. مشاغل تمام وقت رسمی روز به روز آب می‌رود. مشاغل موقتی، پیمانی و پروژه‌ای که مشخصه آن‌ها دستمزدهای بسیار پایین، ساعات کار طولانی، شدت کار، ریسک بالای سوانح و نبود هیچگونه پشتوانه حمایتی و خدمات اجتماعی و درمانی برای کارگران است رایج و مسلط است. افرادی که تخصص یا تحصیلات بالا داشته باشند کمتر استخدام می‌شوند؛ مگر در مواردی که حاضر شوند تخصص خود را ببوسند و کنار بگذارند و در مقام یک کارگر ارزان به خواسته‌های عکس العمل خودجوش و ناگزیر کارگران به گردباد فقر و فلاکت و عدم امنیت شغلی که جلو می‌آید و همه چیز را تخریب می‌کند و قربانی می‌گیرد،

نشان می‌دهد که جنبش کارگران در منطقه کردستان از تداوم و توان نسبتاً بیشتری از سایر نقاط ایران برخوردار بوده است. علت اصلی این مساله را باید در فضای سیاسی ضد رژیم کردستان و بر همین بستر حمایت عمومی مردم از جنبش کارگری و فعالان و تشکل‌هایش جست و جو کرد. حضور دیرینه جنبش چپ و تاثیر تشکل‌های سیاسی در کردستان تأثیرات متقابل و مثبت خود را بر تشکل‌پذیری صفوف کارگران داشته و خیلی‌ها ضرورت فعالیت متشکل و قبول آنچه که «هزینه» این فعالیت خوانده می‌شود را طبیعی می‌دانند. روشن است که شرایط و سابقه سیاسی یک منطقه را نمی‌توان به سایر نقاط کشور تعمیم داد اما می‌توان همیشه و در همه جا بر تداوم مبارزه متشکل کارگری در کردستان - هر چند کوچک و تحت تاثیر گرایش‌های اکونومیستی - انگشت گذاشت و در موردش میان دیگر کارگران به آگاهگری پرداخت. درست همانطور که در روزهای بعد از سقوط رژیم شاه در سال ۱۳۵۷ مبارزات کارگران صنعت نفت به یک منبع الهام و آموزش توده‌های حق طلب کارگر در سایر نقاط کشور تبدیل شده بود. به علاوه مورد کردستان نشان می‌دهد که برخلاف درک‌های رایج نیاز نیست که الگوی مورد نیاز حتما مبارزه و تشکلی باشد که در واحدهای بزرگ و چند هزار نفری جریان دارد. هر چند باید این مساله را مد نظر داشت که ظهور محسوس و تداوم مبارزه کارگری در واحدهای خودروسازی، پتروشیمی و نفت و امثالهم بدون شک تأثیر زیادی در شکل‌گیری الگو خواهد داشت.

وجه دیگر و در واقع بن‌مایه الگوهای مبارزاتی البته سیاست طبقاتی رادیکال جاری در آن هاست. اگر مبارزات کارگری بخواد به رسم سال‌های اخیر فقط و فقط حول چند مطالبه اقتصادی

- رفاهی کارگری بر پا شود و مسائل عمومی‌تر و سیاسی‌تری که به حکومت اسلامی سرمایه‌داران «بر می‌خورد» را جلو نگذارد، نمی‌تواند زمینه حمایت گسترده‌تر (همدلی قشرهای دیگر زحمتکشان و ستمدیدگان و روشنفکران ترقیخواه) را جلب کند. اگر مبارزات کارگری در چارچوب مسائل «مختص» جنبش کارگری نیز پشتیبانی طبقاتی از کارگران زن و مبارزه با ستم‌های خاصی که بر آنان روا می‌شود، یا پشتیبانی طبقاتی/ انترناسیونالیستی از کارگران و زحمتکشان مهاجر افغانی را پیش نکشد قادر نخواهد بود یک الگوی رادیکال و الهام‌بخش با قابلیت فراگیر شدن ارائه دهد. در عین حال، نیروها و فعالان چپ و کمونیست و همه کسانی که خود را مدافع منافع توده‌های تحتانی و زحمتکش می‌دانند می‌توانند و باید نقش معینی در این الگوسازی بازی کنند. کمک اینان به این امر در درجه اول، تبلیغ و ترویج آگاهی سیاسی و انقلابی و رادیکالیسم در محیط‌های کار و زندگی کارگران است. به علاوه، این نیروها و فعالان می‌توانند و باید در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی دیگر از جنبش زنان گرفته تا دانشجویان و معلمان و... خواسته‌ها و مطالبات مهم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کارگران را جلو بگذارند و در فرصت‌های مناسب این مطالبات را به بخشی از شعارهای عمومی این جنبش‌ها تبدیل کنند.

فقط با بافتن چنین رشته‌های پیوند سیاسی میان بخش‌های گوناگون جنبش ضد رژیمی است که می‌توان الگوهای واقعی با ظرفیت پایداری و توانمند شدن درست کرد. فقط با متکی کردن این پیوند و اتحاد به یک آلترناتیو رادیکال انقلاب اجتماعی - انقلاب سوسیالیستی - است که می‌توان چنین الگوهایی را در خدمت اهداف درازمدت انقلابی قرار داد.

حمید محمص

مسیر رودخونه رو تو

عوض کن!

درختای میوه رو تو

هرس کن!

چیزی بلد هستی

به ما یاد بده!

بساط دولت‌ها رو

بر باد بده!

نقد به درد بخور میخوای؟

همینه.

هنر با دست پُر میخوای؟

همینه.

در ستایش رفتار نقادانه سروده بر تولد برشت

تا حرف نقد میاد وسط
ملت می‌گن: «چه فایده؟»

چون می‌بینن
دولت به نقد
راه نمیده تو جاده.

بی فایده اما

حس ترس و ضعفه،

سلاح نقد و ول نکن یه لحظه!

دولت و آخر میشه داغوش کرد!

دستمزد و قانون ارزش در سوسیالیسم (بخش دوم)

کرده بود: «کار کمونیستی در مفهومی مختصر و صریح، کار بدون دستمزد در خدمت جامعه است. این کاری نیست که به خاطر اجرای برخی تعهدات، حق برخورداری از برخی محصولات یا برای تأمین یک سهم از پیش تعیین شده انجام گیرد. کار کمونیستی، کاری داوطلبانه، بدون سهمیه، بدون چشمداشت به پاداش است. پاداش شرط انجام آن نیست.» طبیعی است که به نظر خیلی از آدم‌ها در دنیای امروز که ذهن و عمل‌شان را روابط سرمایه‌دارانه شکل می‌دهد چنین توصیفی از کار عجیب و غریب بیاید. حتی خیلی‌ها که خود را چپ می‌نامند اما تنگ نظرند و نمی‌توانند از دایره منافع شخصی و سود و ارزش فراتر روند و روابط یکسره متفاوت را تصور کنند، این حرف‌لنین را تبلیغ بیگاری می‌پندارند. اما صریح بگوییم اگر از همان ابتدای استقرار یک نظام سوسیالیستی، حزب پیشاهنگ کمونیست در آثار تبلیغی و ترویجی و رسانه‌هایش این مفهوم و جهت‌گیری کمونیستی از کار را جلو نگذارد، و به قول اقتصاددانان کمونیست چین در دوران مانو به دنبال «توسعه تدریجی رویکرد کمونیستی نسبت به کار با اتکاء به شور و شوق سوسیالیستی عظیم توده‌ها و تحرک آنان» برای ایفای نقش در ساختن مناسبات نوین نباشد، آن وقت شعار «به هر کس به اندازه کارش» این پتانسیل را دارد که به تداوم و گسترش نابرابری‌ها بین بخش‌های مختلف مردم منجر شود.

بگذارید از زاویه‌ای دیگر به همین مساله بپردازیم. حق بورژوازی (یعنی نابرابری‌های مهم بازمانده از جامعه سرمایه‌داری که زمینه بقاء و بازتولید آن‌ها تحت نظام سوسیالیستی وجود دارد) در بین مردم ایدئولوژی همخوان با خود را می‌آفریند. هنگام گرفتن دستمزد یا ما به ازای کار، هنگام توزیع

«از هر کس به اندازه توانش،

به هر کس به اندازه کارش»

این شعار بیان رابطه اقتصادی فرد با جامعه (و دولت) در سوسیالیسم است که البته با شعاری دیگر تکمیل می‌شود: «برای کسی که کار نمی‌کند، غذایی هم نخواهد بود.» در نگاه اول به سادگی می‌توان دو عامل عدالت و جبر را در این شعارها مشاهده کرد. این شعارها در نقطه مقابل شعارهای منفعت‌جویانه و استثمارگرانه و خودخواهانه جامعه سرمایه‌داری قرار دارد که برتری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی اقلیتی از جامعه بر اکثریت را با «رقابت آزاد»، «استعداد فردی در کسب سود» و یا «نابرابری ذاتی انسان‌ها» توجیه می‌کند. تحقق شعار «از هر کس به اندازه توانش به هر کس به اندازه کارش» یک پیشرفت عظیم در نظام توزیع در تاریخ بشر است. اگر نظام توزیعی در جوامع طبقاتی از برده داری گرفته تا فئودالیسم و سرمایه‌داری را بخواهیم در یک شعار خلاصه کنیم چنین می‌شود «آن که کار می‌کند بهره‌مند نمی‌شود و آن که بهره‌مند می‌شود کار نمی‌کند.»

اینکه در جامعه‌ای بنیان روابط اقتصادی بر آن گذاشته شود که همگان (به جز افراد از کار افتاده و بیمار و نیز نونهالان و کودکان) باید در خدمت به جامعه کار کنند، امکان کار کردن برای آحاد جامعه فراهم باشد و استثمارگران مفتخور و بیکاره جایی نداشته باشند، نشانگر برقراری عدالت اجتماعی یا صحیح‌تر بگوییم پیش گرفتن مسیر یک نظام عادلانه اقتصادی است. شعار «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش» یک اندرز یا پیشنهاد مصلحانه به جامعه نیست بلکه یک حکم است. یعنی نظام سیاسی حاکم (دیکتاتوری پرولتاریا) برای اینکه این شعار در عمل پیاده شود در مورد مفهوم و ضرورتش بین مردم کار سیاسی و ایدئولوژیک و نظری می‌کند؛ در راستای اجرائیش قوانین و مقررات تصویب می‌کند؛ و برنامه ریزی سراسری اقتصادی را به نحوی پیش می‌برد که ضامن پیشبرد این شعار باشد.

«ریشه‌های ترین گسست از ایده‌های کهن» یک وجه حیاتی از انقلاب کمونیستی است. در چگونگی نگرش به کار و ما به ازای کار هم باید ایده‌های کهن را به چالش طلبید، نگاه نوین نسبت به کار را در جامعه ترویج داد و برای این امر نمونه سازی کرد. زمانی لنین در مقاله «از نابود کردن نظام اجتماعی کهن تا ایجاد نظام نوین» (۱۹۲۰) کار کمونیستی را چنین تعریف



کارگران شوروی هنگام کار زانگان در شبهه های کمونیستی

محصولات مصرفی شخصی، «افق تنگ حق بورژوازی... فرد را وا می‌دارد که با خونسردی شایلوک وار حساب و کتاب کند که مبادا نیم ساعت از کس دیگر بیشتر کار کرده باشد و مبادا از دیگری کمتر مزد گرفته باشد.» (لنین - دولت و انقلاب - ۱۹۱۷) روشن است که با خونسردی شایلوک وار نه می‌توان سوسیالیسم را ساخت و نه در جهت ایجاد یک دنیای کمونیستی حرکت کرد. ترویج کار کمونیستی و نمونه سازی از آن یک راه مهم مبارزه با ایدئولوژی حق بورژوازی است.

همان گونه که بالاتر اشاره کردیم دولت دیکتاتوری پرولتاریا و برنامه سراسری اقتصاد سوسیالیستی در قبال حق بورژوازی و نابرابری‌های کماکان موجود در جامعه، منفعل یا بی طرف نیست. حتی هنگامی که اصل «از هر کس به اندازه کارش» را به اجراء می‌گذارد برای جامعه روشن می‌کند که این دستمزد فردی به چه درجه و به چه شکل تابع منافع جمعی و نیازهای درازمدت انقلاب کمونیستی شده است. برای مثال در چین دوران مائو تسه دون که بر خلاف چین سرمایه‌داری امروز واقعا یک کشور سوسیالیستی بود، قبل از این که فراورده‌های مصرف شخصی به صورت دستمزد در میان مردم توزیع شود یک رشته اقلام از محصول ناخالص اجتماعی کسر می‌شد. این شامل وجوهی بود که برای جبران ابزار تولید مصرف (یا مستهلک) شده باید کنار گذاشته می‌شد؛ وجوهی که برای بازتولید و توسعه تولید لازم بود؛ وجوهی که برای مقابله با وضعیت اضطراری و بلایای طبیعی باید پیش بینی می‌شد؛ هزینه‌های عمومی فعالیت‌های اداری که مستقیما به تولید مربوط نبود؛ هزینه‌های فرهنگی و رفاهی (آموزش و درمان و بهداشت) که نیازهای عمومی را پاسخ می‌داد؛ هزینه‌های مربوط به افراد از کار افتاده و امثالهم؛ و بالاخره وجوه مربوط به صندوق کمک خارجی

برای پشتیبانی از مبارزات انقلابی مردم در دیگر کشورها. اینکه میزان دستمزد و سطح رفاه در جامعه تابع چه عواملی است و چگونه تحت تاثیر دو مساله (یکم توسعه تولید و تکامل فن‌آوری و ارتقاء وفور اجتماعی و دوم نیازهای درازمدت عمومی و انقلاب جهانی) قرار دارد را دولت دیکتاتوری پرولتاریا با توده‌های مردم در میان می‌گذاشت و به آگاهگری سیاسی و ایدئولوژیک و نظری می‌پرداخت.

فهم این که کدام شرایط و تضادها باعث پیروی جامعه سوسیالیستی از اصل توزیع بر حسب کار می‌شود خود می‌تواند حیاتی بودن چالش‌ها و مبارزات در سوسیالیسم و ضرورت در گیر شدن آگاهانه و فعالانه توده‌های مردم در متحول کردن مناسبات تولیدی و حل تضادها را روشن‌تر نشان دهد. زمانی که یک جامعه سوسیالیستی متولد می‌شود کماکان تمایزات و نابرابری‌ها میان شهر و روستا، کار فکری و کار بدی، مرد و زن... وجود دارد. کار هنوز وسیله معاش مردم است و به خواست درجه اول زندگی تبدیل نشده است. محصول اجتماعی به سطح وفور نرسیده است. طبقات و مبارزه طبقاتی وجود دارند و استثمارگران و رسانه‌های‌شان روحیه مفتخوری و عشق به تن آسایی و نفرت از کار را اشاعه می‌دهند. تنها سیاست و جهت گیری صحیح، تلاش برای رفع این تمایزات و نابرابری‌های اجتماعی است و مبارزه پیگیرانه با آن روحیات و دیدگاه‌های بورژوازی. تحت چنان شرایطی نمی‌توان فوراً اصل «از هر کس به اندازه توانش به هر کس به اندازه کارش» فراتر رفت و اصل کمونیستی «از هر کس به اندازه توانش به هر کس به اندازه نیازش» را بلاواسطه برقرار کرد.

مائو تسه دون با در نظر گرفتن همین شرایط و ضروریات این نکته هشدار گونه را مطرح کرده که: «توزیع بر حسب کار تفاوت‌اند کی با جامعه کهنه دارد.» در

واقع او هشدار می‌داد که توزیع بر حسب کار کماکان از این اصل پیروی می‌کند که مبادله کالایی، مبادله ارزش‌های برابر را تنظیم می‌کند. یعنی میزان معینی از یک شکل کار با همان میزان از شکل دیگری از کار مبادله می‌شود. این اصل مبادله به لحاظ صوری برابر است اما به واقع منشاء نابرابری است. افراد از این نقطه نظر برابرند که جامعه از یک معیار واحد یعنی کار برای‌اندازه گیری هنگام توزیع محصولات مصرفی میان آنان استفاده می‌کند. اما شرایط افراد با هم فرق می‌کند. برخی از نظر جسمی قوی‌ترند و برخی ضعیف‌تر. سطح فرهنگی و فنی برخی بالاتر از بقیه است. بنابراین میزان کاری که این افراد متفاوت به جامعه ارائه می‌دهند با هم یکسان نیست و حق برابر که در اصل توزیع بر حسب کار نهفته است به طور غیر مستقیم و تلویحی درآمد نابرابر میان افراد را به رسمیت می‌شناسد و ظرفیت تولیدی فرد را یک امتیاز طبیعی در نظر می‌گیرد. در عین حال وضعیت و نیازهای خانوادگی افراد هم یکسان نیست. این عوامل باعث می‌شود سطح زندگی بخشی از جامعه از سطح زندگی بخش‌های دیگر بالاتر برود. این نابرابری ظرفیت ایجاد شکاف‌های اجتماعی (و نهایتاً طبقاتی) را دارد. البته اینکه در جامعه سوسیالیستی بهره‌کشی فرد از فرد وجود ندارد و نیروی کار نمی‌تواند خرید و فروش شود یک عامل کنترل کننده و بازدارنده در ایجاد شکاف طبقاتی است اما توزیع بر حسب کار در جامعه سوسیالیستی را می‌توان به قول مارکس یک «نقص» به حساب آورد. مارکس می‌گفت که «وجود این نقایص در مرحله اول جامعه کمونیستی که تازه بعد از دوران طولانی درد زایمان از دل جامعه سرمایه‌داری سر برون آورده گریز ناپذیر است. حق هرگز نمی‌تواند از تکامل ساختار اقتصادی جامعه و فرهنگ جامعه که توسط آن ساختار مشروط شده پیشی گیرد.» (نقد برنامه گوتا - ۱۸۷۵) به علت

این شرایط مادی است که از یک طرف حق بورژوازی را در سوسیالیسم نمی‌توان نادیده گرفت، یک شبه ملغی کرد و به «تساوی گری مطلق» روی آورد. از طرف دیگر باید تحت دیکتاتوری پرولتاریا سیاست محدود کردن حق بورژوازی را پی گرفت. یک وجه این سیاست، اجرای توزیع بر حسب نیاز در بعضی بخش‌های خدماتی رفاه اجتماعی است که تحت اداره دولت و کلکتیو جامعه قرار دارد. مثلا ارائه خدمات درمانی رایگان به کارگران و کارکنان. یا تامین بیمه کار توسط دولت. جلوگیری از بزرگ شدن شکاف بین سطوح بالایی و پایینی دستمزدها نیز یک وجه دیگر محدود

کردن حق بورژوازی است. برای مثال در چین سوسیالیستی هشت درجه دستمزد وجود داشت. اما فاصله میان دستمزد درجه اول با دستمزد درجه هشتم زیاد نبود و آگاهانه برای کاهش این تفاوت (در واقع تفاوت در سطوح معیشت و رفاه) تلاش و برنامه ریزی می‌شد. کمونیست‌های انقلابی درک می‌کردند و هشدار می‌دادند که قطبی شدن دستمزدها و شکاف در توزیع محصولات مصرفی به شکل‌گیری یک قشر ممتاز در جامعه منجر می‌شود که در واقع پایگاه اجتماعی احیای سرمایه‌داری و سرنگونی سوسیالیسم است. چنین شکافی در بین توده‌های مردم نیز تفرقه و رقابت و منفعت طلبی فردی را دامن می‌زند.

خلاصه کنیم. مقوله دستمزد (یا به طور کلی توزیع) در جامعه سوسیالیستی را نه می‌توان از این که قدرت سیاسی در دست کدام طبقه است و چه سیاست و دیدگاه و دورنمایی دارد جدا کرد و نه مشخصاً از نظام مالکیت - یعنی از مالکیت‌های دولتی و عمومی و تعاونی و نیز درجات و اشکالی از مالکیت فردی که تا مدتی ادامه حیات خواهد داشت. مسأله تعیین کننده، ضرورت تحول دائمی مناسبات تولیدی (مناسبات مالکیت، مناسبات میان انسان‌ها و مناسبات توزیعی) است. اگر به جای این، توجه مردم تماماً به میزان دستمزد و امکانات رفاهی (یعنی فقط به وجه توزیع) معطوف شود، سوسیالیسم را یک بنگاه بزرگ خدمات اجتماعی یا خیریه خواهند دید که کارش صرفاً تامین نیازهای فردی یا خانوادگی است. نتیجه چنین گرایش و نگاهی هیچ نیست جز فراموش کردن و جدا افتادن از فرایند تعیین سرنوشت جامعه و دنیا که امری طبقاتی - همگانی - درازمدت است. ■

«آتش»

رقص با ریتم انقلاب

اول تا سوم اکتبر ۲۰۱۳ سالن تاتر شاتله پاریس شاهد برگزاری یکی از بی نظیرترین باله‌های دنیا بود. هنگ سرخ زنان برای اولین بار در سال ۱۹۶۱ ساخته شد و به علت عقب ماندگی و محدودنگری‌هایی که داشت در سال ۱۹۶۴ به کمک چیان چین (همسر مائو) دوباره بازسازی شد. حالا در سال ۲۰۱۳، یعنی بعد از بیش از سی سال این اثر دوباره روی صحنه رفت. استقبال مردم خیلی خوب بود. ترکیب جمعیت تماشاگران که عمدتاً از طبقات میانی جامعه بودند و از ملیت‌های مختلف، تلفیقی بود از جوانانی که شاید برای شناخت قسمتی کوچک اما مهم از تاریخ مبارزه یک نسل و یک کشور به تماشا آمده بودند و همچنین نسلی که شاید تماشای این باله برایشان تداعی کننده آرمان‌ها و افق‌هایی بلند بود در گذشته‌ای که از بُعد زمانی خیلی دور نیست اما فاصله‌ای بسیار زیاد از اذهان و افکار مردم دنیا پیدا کرده است.

این باله در ۶ صحنه طراحی شده بود. موضوع آن مربوط به اوایل دهه ۱۹۳۰ است که دهه‌ای طوفانی در چین بوده و جنگ داخلی بین حزب کمونیست چین و حزب گومیندان به رهبری چیانگ کائیشک جریان داشته است. مکان اتفاق در شهر ینان است: یکی از پایگاه‌های ارتش سرخ. داستان باله درباره دختری است که به ارتش سرخ می‌پیوندد و در کنار دیگر دختران، هنگ سرخ زنان را تشکیل می‌دهند. چینگ هوا که پدرش دهقان فقیری است، به علت عدم پرداخت مالیات توسط پدرش اسیر نان باتیان حکمران محلی است. او توسط حکمران به زنجیر کشیده شده و کتک می‌خورد اما مقاومت می‌کند. شبی که می‌خواهند او را به ظالم دیگری بفروشند در میان جنگل تاریک با ضربه‌ای که به سرش می‌خورد بیهوش می‌شود. هونگ چانگ چین، فرمانده ارتش سرخ و یکی از سربازانش در حال گشت زنی و شناسایی در جنگل با چینگ هوا برخورد می‌کنند که در حال به هوش آمدن است. او در ابتدا از آنان می‌ترسد، اما وقتی به او کمک می‌کنند و زخم‌هایش را التیام می‌دهند به آن‌ها اعتماد می‌کند و این

منطقه نان باتیان حمله می‌کند، حکمران کشته شده و آن منطقه آزاد می‌شود. افراد ارتش سرخ، غمگین از مرگ فرمانده اما با نگاه به جلو برای او سرود می‌خوانند و یاد او را گرامی می‌دارند: «حرکت کن، حرکت کن، حرکت کن به پیش، به سمت پیروزی...»

صحنه‌های زیبای فراوانی در این نمایش باله وجود داشت که تماشاگران را به وجد می‌آورد. به عنوان مثال صحنه‌های مربوط به جنگ ارتش سرخ با نیروهای حاکم و همین‌طور قسمت‌هایی که مربوط به رژه، تمرین و آماده‌سازی اعضای ارتش سرخ بود. نظم، صلابت و جدیت آنان و نیز همدلی و همراهی‌شان برای تماشاگران جذابیت داشت و این را از تشویق‌های ممتد در این لحظه‌ها می‌شد فهمید. یکی دیگر از قسمت‌های



تاثیر گذار لحظه اعدام فرمانده هونگ بود. او از لحظه‌ای که دستگیر شد شجاعانه و محکم ایستادگی می‌کند. صحنه‌های نبرد او و مقابله و مقاومتش در برابر دشمن یکی از زیباترین قسمت‌های باله بود. تا آخرین لحظه با مشت‌های گره کرده در برابر دشمن می‌ایستد و حاضر به همکاری نمی‌شود. و سرانجام با سری افراشته در زیر درخت جان می‌بازد. موضوع اصلی باله هنگ سرخ زنان بر نقش و جایگاه زنان در انقلاب و چگونگی به مبارزه کشیده شدن‌شان استوار است که در قالب یک دختر دهقان تحت ستم به نمایش گذاشته می‌شود. سیر متحول شدن او و عامل این تحول که امری طبقاتی است را می‌بینیم و رها شدن پتانسیل انقلابی، روحیه سرکش و سر خم نکردنش در برابر ظالمان را که

بسیار تاثیرگذار است. از زاویه هنری تکات قابل تامل زیادی در این اثر زیبا وجود دارد. صحنه‌های مربوط به حضور حاکمان تیره و تار است و همین‌طور لباس‌های‌شان که در واقع نشانه اندیشه و عملکرد ستمگرانه‌شان است. روزی که فرمانده هونگ اعدام می‌شود ابرهای تیره آسمان را فرا می‌گیرد و باران می‌بارد. هنر صحنه نقش مهمی در ترسیم شخصیت‌ها دارد. صحنه‌های مربوط به ارتش سرخ بسیار زیباست. آسمان آبی و درختان پر از شکوفه و پرندگان که آواز می‌خوانند. اعضای ارتش سرخ لباس‌های یکدست و منظم بر تن دارند و میلیشیا لباس‌هایی با رنگ‌های شاد که این‌ها نیز اشاره‌ای است به نگرش، دیدگاه و هدفی که پیش رو دارند که چقدر روشن است و چقدر مردم در سرنوشت خودشان و اداره جامعه نقش دارند. در این باله، رئالیسم و رمانتیسم انقلابی به هم آمیخته است.

در باله دیالوگ و سخنی وجود ندارد و حرکات و زبان بدن، ابزار توصیف کاراکترها است. عشق و مرگ و ستم و جنگ و خشم با این زبان فریاد می‌شود. طریق رقص صورت می‌گیرد. بعد از رقص، موسیقی است که اگر قدرتمند باشد و بر قصه و حرکات و صحنه درست بنشیند به برجسته کردن محتوای رقص کمک می‌کند.

روی صحنه رفتن دوباره این باله بعد از سال‌ها اتفاق خوبی بود و می‌تواند تلنگری باشد به ذهن خیلی از کسانی که تغییر دنیا را غیر ممکن می‌دانند به خیلی چیزها را یادآوری کند. این باله بخشی از حقیقتی را نشان می‌دهد که توانست به واقعیت بپیوندد. ■



شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com

weblog: n-atah.blogspot.com